

جلسه ۴۴ تفسیر سوره مبارکه نور

شعبان المعظم، نسیمی از رحمت و رضوان

خب، قبل از شروع بحث، دو تا مناسبت خیلی مهم وجود دارد. من اندکی راجع به این صحبت می‌کنم و بعد درس را شروع می‌کنیم. دو تا مناسبت، یکی حلول ماه شعبان المعظم است که بالاخره ماهی است که «حففته منک بالرحمة و الرضوان» در این صلوات شعبانیه آمده است که محفوظ است به رحمت بلکه رضوان الهی است. بعضی وقتها تیری اگر در چله قرار بگیرد، برد و در حقیقت آن عظمتش خیلی فرق می‌کند. ما یک لحظات حساسی داریم که آن لحظات حساس ممکن است قیمت آن کار را خیلی خیلی عوض بکند. خب، این که دارد که «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» (؟ ۱۵: ۲) دقیق حدیثی که حاج آقا می‌کند رو پیدا نکردم) یک نفحاتی در زندگی انسان هست که خودش را اگر در مقابل آن نفحه و آن باد خوش قرار بدهد حتما خروجیش با لحظات دیگر فرق می‌کند.

این که «الذی حففته منک بالرحمة و الرضوان». این خودش یک نکته‌ای است. ماه پیغمبر است که در حقیقت این عبارت را هم دارد، شما درست است در صلوات شعبانیه، اولاً صلوات شعبانیه است دیگر. دیدید بند به بندش صلوات شما می‌فرستید و این مهمترین دعایی است که انسان می‌کند. من یک بار دیگر هم این را عرض کردم. دعا برای قله است. چون دعا برای قله است اگر کسی خودش را به دامنه برساند، دعا بر قله به دامنه می‌رسد. با اینکه «اللهم صل علی محمد و آل محمد». این دعایی است برای محمد و آل محمد ربطی به ما ندارد به حسب ظاهر. ولی چرا اتفاقاً ربط دارد، چون کسی اگر خودش را به دامنه برساند، هر فیض و فضلی از قله شروع می‌کند می‌آید پایین. شما وقتی دعا برای قله می‌کنید، بهترین دعا برای دامنه است و دعای مستجاب هم هست. می‌دانید که هیچ دعایی تضمینی براستجابتش نیست مگر این دعا. این دعا، دعایی است که حتما و حتما مستجاب است. برای همین گفتن اول و آخر دعا صلوات بفرستید، به خاطر اینکه خدا حیا می‌کند از اینکه اول و آخرش را استجابت بکند و وسطش را استجابت نکند. به هر جهت آن وسطش در معرض استجابت الهی قرار می‌گیرد. آن موقع اینی که در این صلوات شعبانیه، که یکی از بهترین کارها صلوات است در این ماه است، یعنی همین‌جوری مرتب صلوات فرستادن و این‌ها. حالا تسبیح دستتان می‌گیرید، صلوات شماری دستتان می‌گیرید، این‌ها. یک موقعی گفته بودم که یک موقع گفتم ادای آقای بهجت را در بیارم و ببینم چقدر صلوات می‌فرستند در طول روز و با یکی از این صلوات شمارها هر موقع که بیکار بودم، این را برمی‌داشتم و صلوات می‌فرستادم و انتهای روز می‌خواستم ببینم چقدر می‌شود. دیدم بالغ بر سه هزار صلوات شد. یعنی همین‌جوری ما اینقدر اوقات تلف شده داریم در ماشین، اتوبوس، فلان و این‌ها. از معدود ذکرهای بدون عدد هم هست. یعنی هر چقدر صلوات بفرستید، فرستاده است. بعضی از ذکرها یک اعدادی دارد باید یک جوره خاصی بگوید و این‌ها. اگر به خورده پس و پیش بگویی، کم و زیاد بگویی، یک تاثیراتی بالاخره تأثیری دارد. ولی این جزو ذکرهای بدون عدد هست. ذکر صلوات.

ولی شما نگاه بکنید در خود همین صلوات ماه شعبانیه، این بخش را جدی بگیرید «وَأَرْزُقْنِي مَوَاسَاةً مَنْ قَثَّرَتْ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِكَ بِمَا وَسَّعْتَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ» به واسطه روزی که به من دادی، روزیم کن که مواسات کنم با کسانی که تو فقیرشان کردی یا فقیرند به عبارتی. یعنی بحث مواسات باید روزی آدم بشود. یکی از کارهایی که انسان خودش را نزدیک می‌تواند بکند به پیغمبر و آل پیغمبر و به خدا و به امام زمان که مواسات بکند با دیگران. «مَوَاسَاةً مَنْ قَثَّرَتْ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِكَ بِمَا وَسَّعْتَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ»

«وَنَشَرْتَ عَلَيَّ مِنْ عَذْلِكَ» من باعث این بشوم که عدل ایجاد بشود. یعنی من زمینه عدالت درست بکنم در حقیقت. «وَهَذَا شَهْرُ نَبِيِّكَ سَيِّدِ رُسُلِكَ شَعْبَانَ الَّذِي حَقَّقْتَهُ مِنْكَ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّضْوَانِ» بعدش دارد که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ (سَلَّمَ) يَدْأُبُ فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ فِي لَيَالِيهِ وَ أَيَّامِهِ» وقتی که می‌گویند که این روز و شب‌ها، روز و شب‌های معمولی نبود برای پیغمبر. بعد شما می‌گویید «اللَّهُمَّ فَأَعِنَّا عَلَى الْإِسْتِثْنَانِ بِسُنَّتِهِ فِيهِ» خدایا کمک کن من یک روز و شبام یک تفاوتی بکنم. در این صیام و قیامی و به یک دقتی و همین‌جوری حالا بگیرم بخوابم (نباشد). خدایا به من یک همچین چیزی بده. این دعاها مضمونش این نیست که حالا من به عبارتی می‌گفتم، مثلاً شما در دعای ماه رمضان می‌گویید که مثلاً «اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ» دستت را بالا نگیر. دستت را بگذار تو جیبت بگو «اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ». طرف دستش را از جیبش در می‌آورد، می‌گوید: «اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ * اللَّهُمَّ أَقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ». نه! دستت بکن در جیبت بگو «اللَّهُمَّ أَقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ». این دعا مضمونش این نیست که خدایا بکن دیگر حالا ما که قرار نیست کاری بکنیم، تو خودت یک کاری بکن. حتما منظور دعاها این نیست. منظور این است که تو بشو دست و بازوی خدا «اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ» تو هم از این سهمیه خدا ده تایش را بپذیر. آن هم خدا انجام می‌دهد، ولی بگو که از روزه من ده نفر منتفع بشن مثلاً فرض کنید که هر شب، هر روز. از این که من روزه می‌گیرم یک نفر لااقل باید منتفع بشود دیگر از روزه گرفتن من.

این‌ها دعاها را اینجوری بخوانیم. نه اینکه همینجوری می‌خواهیم به صلوات شعبانیه بخوانیم مثلاً. انگار یک مراسمی قرار است برگزار کنیم. الان این مراسم را دیدم دیگر. زورهای انتهایی برای اینکه ما وارد در ماه مبارک رمضان که دیگر آن اوجش است که همه اتفاقات سفره‌های خدا هم آنجاست که به هر جهت دیگر بعد از «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» این آیه‌ای است که هفت تا من دارد دیگر خودش «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» هفت تا من دارد. یعنی هفت بار خدا میگوید دیگر بیا بغل خودم. دیگر اینجا یک آمادگی می‌خواهد دیگر لابد. یعنی ورود در یک صحنه خیلی فوق‌العاده‌ای به نام ماه مبارک رمضان لابد یک آمادگی می‌خواهد دیگر. آگه قرار است آدم به چیزیایی بخواند، ببیند، نبیند و یک چیزهایی گوش بکند یا نکند (یک آمادگی می‌خواهد).

این مناجات شعبانیه از اعظم مناجات‌های ما است. خواندنش هم شاید یک ربع بیست دقیقه طول می‌کشد. جا دارد آدم هر روز مناجات شعبانیه بخواند و این مضامین را با خدا بگوید. این دیگر کار داریم و وقت نداریم، حرف است. این هم که دیگر خودمان می‌دانیم که کار داریم و وقت نداریم و نمی‌توانیم و اینها دیگر حرف است. واقعاً بالاخره این ذخائر پیش ما هست و ما، می‌گوییم این مضامین را اگر این غریب‌ها داشتند، مثل این جومونگ نداشته‌شان در حلق ما می‌کردند دیگر. دیگر اگر یکی از این شهدا، یکی از عرفا و این چیزها را داشتند، برای هر کدومشان یک دانه سریال درحلق ما کرده بودند. اگر یک دعای مکارم الاخلاق، صحیفه سجاده، دعای بیست را، اگر این سی بند آن را داشتند، با آن سلسله کتاب‌های اخلاقی می‌نوشتند. خلاصه که آقا، مثلاً دیگر از این بهتر می‌خواهی در معارف اخلاقی در مکارم اخلاق؟ لذا این نکته به عنوان نکته اول، این نکته را دقت بکنیم همه.

انقلاب نور

نکته دوم در حقیقت بحث دهه فجر است. ببینید، من نمی‌خواهم بولتنی و فرمایشی بگویم. اینجا هم خطبه‌های نماز جمعه نیست که من بخوام خلاصه یک تیکه ای را به یک جایی زده باشم. ببینید انقلاب‌های اسلامی نه خوب بودن، نه تبلیغات معمولی کردن، نه انقلاب اسلامی را حمایت کردن، از آن کارهایی هست که انسان را خیلی بالا می‌برد. من آن روایت حضرت نوح را برایتان یک موقع خوانده بودم. نه؟ حضرت نوح در روایت ما هست، حضرت نوح در قیامت خدا می‌کشدش زیر بخیه که آن نهصد و پنجاه سال «قَلَبْتُ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» آن نهصد و پنجاه سالی که تبلیغ کردی، وظایف‌ها را انجام دادی یا ندادی؟ می‌گوید من انجام دادم. می‌گویند شاهدت؟ می‌گوید که پیغمبر ختمی. می‌گوید اینا همه اینا آخرش برمی‌گردد به آن «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا». شاهد بر همه، خود پیغمبر است. خب همه هم قاعدتاً باید بگویند که پیغمبر دیگر. شاهدت کیست؟ پیغمبر. نوح می‌رود پیش پیغمبر، می‌گوید که خدا ما را کشیده زیر سوال و گفته است که شاهدت برای اینکه تبلیغات را انجام دادی، منم گفتم پیغمبر. آنجا حمزه و جعفر خدمت پیغمبر هستند. پیغمبر خدا به حمزه و جعفر می‌گوید بروید شهادت بدهید که نوح وظیفه پیغمبری را انجام داده است. و بعد اضافه می‌کنند، می‌گویند که حمزه و جعفر برای همه انبیاء باید شهادت بدهند که اینها وظیفه پیغمبریشان را انجام داده اند. بعد راوپرسیده است که پس امیرالمؤمنین چه؟ گفتند که آن دیگر جان پیغمبر است.

ولی جایگاه حمزه و جعفر چرا اینقدر بالاست که باید بر نبوت و وظیفه تبلیغی همه انبیاء الهی شهادت بدهند؟ چرا اینقدر بالاست؟ بخاطر اینکه این‌ها بخصوص «فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ» در ساعت‌های سنگین و سخت (حضور داشتند). به قول قرآن حالا آیه هایش را هم می‌توانیم ببینیم. سوره توبه است. آیه صد و هفده سوره مبارکه توبه را بیاورید. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ» خدا بر می‌گردد به سمت نبی و مهاجرین و انصاری که «اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ» در ساعت‌های سخت این‌ها را می‌بینی به میدان می‌آیند. «مَنْ بَعْدَ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ» بعد از این که قلوب خیلی‌ها در حقیقت دچار انحراف شده است. دیگر فحش دادن به نظام کار باکلاسی هم شده است تازه. یعنی شما حتماً به لگدی بزنی به نظام اتفاقاً بد هم نیست.

این کسانی که این زمان‌ها پاکار تبلیغات، پاکار نظام‌ها و نظام اسلامی می‌ایستند که به قول حضرت امام انفجار نور بود، این انفجار نور را آن موقعی که دارد نورش می‌آید پایین، اتفاقاً یک عده فوت می‌کنند، یک گری می‌زنند، یک بادی می‌زنند برای اینکه خلاصه معالشی حفظ بشود اینها اتفاقاً خیلی مهم هستند. حضرت خدیجه سلام الله علیها همسر مکرمه (پیامبر اسلام) چرا جزو چهار بانوی بهشتی است؟ که ایشان است و مریم است و آسیه و حضرت فاطمه زهرا. چرا (پیامبر) می‌گفتند «وَ أَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ» کجاست خدیجه؟ بعضی‌ها مقایسه‌هایی می‌کردند، حضرت می‌گفتند این و خدیجه؟ «وَ أَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ». خب کسی که به حساب امروز مولتی تیلیارد بوده است دیگر. چهار هزار پرسنل داشته است و هشتاد هزار شتر.

داریم که در قریش به اندازه ثروت خدیجه کسی ثروتمند نبوده است. یعنی خواستگاری مثل ابوسفیان و اینها را رد می‌کرده است. خب ایشان یک جوری ایستاد پای پیغمبر که وقتی که در شعب ابیطالب داشتند تشریف بردند، کفن نداشتند. ببینید این یعنی کسی که «فِي

سَاعَةَ الْعُسْرَةِ» (بوده است). بعد از فتح نیست «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مَنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» یک عده قبل الفتح، خلاصه انفاق می کنند، یک عده بعد الفتح انفاق می کنند. ولی قبل فتحش با بعد فتحش خیلی فرق دارد. یک موقع در بخوربخورها آدمها هستند. یک موقعی هست که «فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ» هم هستند، آنجا هم دارد خلاصه پای نظام می ماند. آنجایی که پای نظام، کمک به نظام و هزینه دادن برای نظام، هزینه مالی، هزینه آبرویی، هزینه هر هزینه ای که لازم است. لذا می خواهم عرض بکنم حمزه و جعفر چیزی که ازشان اتفاقا نقل نشده، همین حالت های عرفانی است. اصلاً از اینها نقل نشده است همچنین چیزایی.

ولی شما ببینید جعفر بن ابیطالب وقتی که در جریان فتح خیبر رسید به پیغمبر، فتح خیبر انجام شده بود، خب حبشه بود و در یک سفر تبلیغی. اینها جملات دهان معصوم و غلوی ماها نیست که می گن که من نمی دانم باید به چه الان خوشحال تر باشم، به فتح خیبر یا به قدوم جعفر. فتح خیبر. به آن عظمت در تاریخ اسلام. نه اینکه جعفر زنده است. جعفر را می بینم باید به کدام باید خوشحال بشم از اینکه خیبر فتح شده است یا این که جعفر الان اومد پیش ما؟ ببینید اینها عظمت این نیست که ما یک سری کیف الله بازی را اینها را علامت داریم می گیریم برای مثلاً عزیزکردگی پیش پیغمبر. ما قریه الی الله را چه می دانیم جز این چیز که ولی خدا چشم امیدش به ما باشد. ما چشم پرکن باشیم برای ولی خدا. قریه الی الله یعنی چه؟ یعنی ما از چشم پیغمبر بیفتیم (ولی) همینجوری داریم مثلاً سجده های طولانی (داشته باشیم). خب معلوم است که این نیست. این چه قریه الی الهی است که فرض بکنید که ولی الهی، پیغمبر، اینها، اینها از دست ما راضی نباشند یا سوسو باشند به تعبیری مثلاً هست دیگر، مثلاً اینجوری باشه، خب ولی مثلاً ما صاحب کرامات آنچنانی (باشیم)، یک قطار را با چشم نگه داریم یا خبر بدهیم (از غیب). که چی مثلاً؟ تا اینکه یک ولی الهی، یک پیغمبری بگوید من نمی دانم باید به فتح خیبر (خوشحال باشم) هم به قدوم جعفر. ببینید جعفر، حمزه، اینها، این حاج قاسمها، مالک اشترها و اینها آن عزیزکرده های قرآنی اند. اینها ریبوند، حواریونند. اینها عزیزکرده های هستند که انقلابها را دارند پیش می برند.

این انقلاب هم که اصل و اساسش بر نور بوده است. ببینید «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَى شَقَا جُزْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارٍ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ» یک جایی هست که تاسیسیش بر استواری و تقوا و رضوان الهی بوده است اما یکجایی تاسیسیش کلاً به چیز هچل هفت و اینها. یک انقلابی که تاسیسیش بر نور بوده است و اینها. حالا. بالاخره هر انقلابی فراز و فرودهایی دارد. کسانی که حالا الان شروع می کنند به جان دادن سر این قضایا و اتفاقاً الان ایستادند و علناً کمک بدهند به جریان انقلاب، مقاومت و همه چیزها، اینها هستند که از قضا توفیقات خیلی فوق العاده ای هم گیر اینها می آید، از همان توفیقات معنوی مطلوبشان. از این جهت این دو تا مناسبت را، مناسبت هم شعبان المعظم هم مناسبت دهه فجر که تقریباً روی هم افتاده است، من باب این که اینها ایام الله هستند به جهت اینکه از دست فرعونها در آمدند. در همان آیه سوره مبارکه ابراهیم بارها این را گفتم که از دست فرعونها به در آمدند. این جزو ایام الله است. «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِإِئْمَنِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَكَيْتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» اینجا دیگر با صبر و شکر هم کار در نمی آید از آب. اینجا خیلی باید آدمها بایستند، صبر هایشان را به هم تکیه بدهند. کار یک سال، دو سال و ده، بیست سال و اینها هم نیست. باید بایستند تا کار را در بیاورند. انقلاب کردن یک چیز است، انقلابی ماندن و انقلاب را نگه داشتن یک فرآیندی است که به مراتب سخت تر از آن حالت قبلی است.

جایگاه معارف از دیدگاه قرآن و سوره مبارکه نور

خب، یک صلواتی مرحمت بفرمایید. سوره مبارکه نور را بیارید. خب، بعد از این بحث، «فِي بُيُوتٍ أَذُنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

ببینید چند بار تا حالا این محتوا عرض شده است خدمتان، ولی محتواهایی هستند که هر چقدر هم رویش تأکید بشود، مهم است. ببینید نکته این است که اگر رجالی هست، این مردان بزرگی که نورانی اند و در ارتباط با ولی الله در بیوت هستند که بیوت، بیوت نورانی ای است که من بحث جمعیت و خانواده و این بحثها را خیلی بحث کردم. والدینی به نام والدین حقیقی و والدین دینی در مقابل والدین تبیینی که خب این بحثش انجام شد. ببینید، آن رجال را می آورند در میدان. «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» تجارت و مهم ترین عناصر میدانی و دنیوی هستند. بیع حالا مثلاً یعنی خرید و فروش اینها و تجارت (معنایی) اعم از آن می تواند داشته باشد. من اینجا باز دوباره این نکته را عرض می کنم، شاید به بحث اولم مرتبط باشد. ببینید، تربیت در میدان است. اساساً تربیت حالت آئین نامه ای نمی گویم ندارد، ولی این که قرآن تدارک می کند، این است که شما تربیت های علمی تان هم حتی در حوزه علمیه نیست. اینها نباید بروند توی حوزه علمیه مدینه پیش پیغمبر. شما آئین نامه رانندگی را باید یاد بگیرید. حتماً هم باید یاد بگیرید. ولی آئین نامه رانندگی، رانندگی نیست. شما هر چقدر هم این فیلمها را ببینید، نمی دانم، همه اینها را ببینید، این رانندگی از داخلش درنمی آید. رانندگی مال میدان است. خیلیها می روند امتحان آئین نامه می دهند. قبول هم می شوند، ولی رانندگی لزوماً قبول نمی شوند. رانندگی چون مال میدان است.

اتفاقاً کسانی می‌توانند از معارف استفاده بکنند که میدان دیده‌اند. آن‌هایی که میدان دیده‌اند، این‌ها می‌توانند از معارف استفاده کنند. ببینید، کسانی که مثلاً شناگرند، یعنی شنا بلدند، این‌ها فیلم‌شنای افراد را ببینند، به دردشان می‌خورد. این‌ها به دردشان می‌خورد. ولی آن‌هایی که از شنا بلد نیستند، اصلاً تو استخر نیستند. این فیلم‌شنا به درد نمی‌خورد اصلاً. معارف حتی به درد کسی می‌خورد که در میدان است. من این‌ها را سر ربناهای مفصل گفتم که ربناهای قرآن همه برای آدم‌های در میدان است. پشت خاکریز می‌گویند ربنای ما ساده‌ترین کارها را انتخاب می‌کنیم. ساده‌ترین کار چیست؟ هر اتفاقی که می‌افتد، می‌گوییم خب، یک کلاس بگذاریم، الان کلاسش را می‌گذاریم، کلاسش می‌گذاریم، شاگرد و استاد و فلان و این‌ها. راجع به چه؟ راجع به مثلاً مقاومت. مبانی مقاومت. مقاومت چه جوری است؟ چه کار باید بکنیم؟ این بد نیست‌ها. این بخش جهاد تبیین همین چیزهاست. منتها این مقاومت نیست. این معارف معارفی است که قاعدتاً در میدان فهم می‌شود. شما حتی اگر رانندگی نکنید، کنار دست راننده هم بشینید، رانندگی یاد نمی‌گیرید. یک چیزهایی ممکن است یاد بگیرید، یک چیزهایی. حتی دیدید که شما کنار دست یک نفر نشسته‌اید که او دارد رانندگی می‌کند و آدرس را پیدا می‌کند، شما آدرس را یاد نمی‌گیرید.

یعنی می‌گویند من که نمی‌دانم چه شد. همینجوری داشتیم صحبت می‌کردیم، تو هم داشتی رانندگی می‌کردی دیگر خب. آدرس پیدا کردن، رانندگی کردن، هر چه از این مقوله بگویند، این‌ها برای کسی است که این کار را دارد می‌کند خودش نه کسیکه پای معارف این قضیه نشسته است. من نمی‌خواهم معارف را ضایع کنم. ببینید، ما همین الان هم با عزیزان لبنانی‌ای که ارتباط داریم، اونا خیلی اصرار دارند که ما الان، واقعیت هم همین است، ما الان به معارف قرآنی احتیاج داریم. این دو سه سال آخر هم سید حسن نصرالله شهید عزیمان خیلی اینها را انداخته بود در قرآن. به خصوص سید هاشم صافی الدین، خدا رحمت کند همه را، چون شخصیتش هم قرآنی بود. اینها رسیده بودند به این که ما احتیاج داریم به قرآن و معارف قرآنی. یعنی تبیین مهم است. من نمی‌خواهم بگویم تبیین چیز بی‌خودی است. لذا در آیات قرآن داریم «فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ» یعنی به قرآن، اطاعت از کفار نکن. خب، چکار بکن؟ جهاد کن با آنها. به چه؟ به قرآن «جَهَادًا كَبِيرًا» این ه در «به» به قرآن می‌خورد در سوره فرقان. یعنی جهاد تبیین سر جای خودش محفوظ است. گفتن معارف محفوظ است. ولی این که شما همه توقعات را از معارف دارید، این اشتباه است. این معارف برای فرستادن اشخاص در میدان است که آن موقع کنار میدان این معارف را می‌تواند ببیند و می‌تواند از این نقشه استفاده کند.

این مثل یک نقشه جنگی است که آگه به شما بدهند، شما قاب کنی بزی درخانه تان، به درد کسی نمی‌خورد. این نقشه جنگ است باید این نقشه را بگذاری در جیب، بری در جنگ، این را باز کنی، کاری که عملیاتی است را بکنی، اینجا به درد می‌خورد. یکی از اتفاقات اشتباهی که افتاده است، که من یک موقع راجع به شیعه معارفی هم عرض کرده بودم خدمتتان، شیعه خیلی معارفی شده است به عبارتی یعنی حجم بالایی از معارف را دارد. واقعا این مقداری که ما معارف داریم، الان شما به مجاهدین در میدان نگاه می‌کنید، می‌بینید یک هزارم این معارفی که ما داریم ندارند. منتها مجاهد ایستاده است. بعد وقتی که شما در میدان نمی‌روی، حوزه علمیه ما در میدان نمی‌رود، همین اتفاق می‌افتد. در همان جایی که وجود دارد، آن را مجبور است بسط بدهد. چون از این که استفاده نکرده است. چون از این در میدان استفاده نکرده، مجبور است در همان نقطه‌ای که ایستاده است بسط بدهد چون می‌خواهد تولید کند دیگر.

چه تولید میکند؟ همان نقطه‌ای که ایستاده است. هی آئین‌نامه تولید می‌شود. یعنی در آنجا هی دارند آئین‌نامه تولید می‌کنند. چون راننده‌ای که نکرده است. چون در رانندگی نمی‌آید، بعد شما نگاه می‌کنی، می‌گویی این به چه درد جامعه می‌خورد؟ راست می‌گویی، به چه درد می‌خورد؟ باز هم راست می‌گویی. در نقطه‌ای ایستاده است که آنجا نقطه نیست. نمیدانم عرضم مشخص شد که افراط و تفریط نکرده باشد؟ ما احتیاج داریم به معارف قرآنی ولی معارف قرآنی معارف میدان است. برای همین است که این آیه معروف حوزه را بیاورید. من نمی‌خواهم خدای ناکرده به حوزه لگدی بزنم. من خودم را فرزند حوزه می‌دانم، ولی این آیه صد و بیست و دو معروف را بیاورید. من بارها این را عرض کردم. در تعبیر اشتباهی که از این آیه شده، صفحه ۲۰۶. «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً» همه مومنین که نمی‌توانند بروند جنگ. خب چجوری تعبیر شده است این آیه؟ گفته اند همه مومنین که نمی‌توانند بروند حوزه. مگه الان بحث حوزه هست اینجا؟ همه مومنین که نمی‌توانند بروند جنگ. «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ» ولی یک عده‌ای باید بروند کجا؟ جنگ یا حوزه؟ جنگ. همه که نمی‌توانند بروند جنگ. یک عده باید بروند جنگ «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» تا در جنگ تفقه در دین پیدا کنند. ژرف بشوند دین. همه که نمی‌توانند بروند. یک عده‌ای باید بروند جنگ تا ژرف بشوند در دین. پیغمبر هم می‌داند که همه جنگ‌ها را می‌رفتند.

این تقسیمی که شده، تقسیم جنگ به غزوه و سریه که میگفتند برخی از جنگ‌ها را پیغمبر نمی‌رفتند می‌شد سریه، بعضی از جنگ‌ها را پیغمبر می‌رفتند میشد غزوه، کاملاً این حرف غلط است. سریه واحدهای اطلاعاتی پیغمبر بودند. مثلاً می‌گویند این سریه را حضرت فلانجا فرستادند با چهار نفر. اصلاً جنگ چهار نفری می‌روند؟ این‌ها واحدهای اطلاعات پیغمبر بودند که می‌رفتند. پیغمبر در همه جنگ‌ها بودند خودشان. یا سفر تبلیغی بوده است که نبودند. مثلاً می‌رفتند یک‌جایی تبلیغ کنند یا مثلاً ما دو سه برابر جنگ‌ها سریه داریم. این سرایا اطلاعاتی بود که پیغمبر (جمع میکرده ات). آدم می‌تواند اطلاعات جمع کند از آن قوم و قبیله و از آن

فلان. حتی در بدر اینجوری بوده. پیغمبر حتی در جنگ تبوک که در سوره توبه هست، اینجا پیغمبر رفتند. تفقه در دین کجا صورت می‌گیرد؟ تفقه در دین کنار پیغمبر در میدان. یعنی وقتی که در میدان مبارزه است، سنن الهی را می‌بیند، اینی که کار دست خداست، این را می‌بیند، به عرفان واقعی انسان دست پیدا می‌کند و ژرف می‌شود در (دین). نه اینکه چهار تا روایت و حدیث را بزند به همدیگر ببیند چه در می‌آید نهایتاً این نیست تفقه در دین.

تفقه در دین و ژرف شدن در دین برای میدان مبارزه است. البته با تبیین‌های قرآن این است. «وَلْيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» چه کسانی چه کسانی را انذار بدهند؟ چه کسانی، چه کسانی را بترسانند و نظیر باشند؟ آن کسانی که رفتند جنگ، وقتی که برمی‌گردند به سمت قوم خودشان، آنها باید اینها را پند بدهند. کلاً همه آیه را چیه کردیم. گفتیم که خب، همه که نمی‌توانند بروند، جایی برم حوزه. پیغمبر هم که خودش نمی‌رود جنگ. لابد نشسته است در حوزه فقه و اصول درس می‌دهد. بعد آن بیچاره‌هایی که رفتند جنگ، برگردند، اینها به آنها توضیح بدهند. خب، چه حرفی است؟ این که اینهایی که جنگ نرفته‌اند، سنت‌ها را ندیده‌اند، همه اینها. لابد پیغمبر هم در حوزه‌ها بوده است. مثلاً نشسته بود در حوزه علمیه مدینه و تدریس می‌کرده است و اینها. بعد آنهایی که برمی‌گردند، اینها آنها را بترسانند؟ آنها باید اینها را بترسانند. آنهایی که صحنه‌های واقعی میدان را دیده‌اند، آنها باید اینها را بترسانند، نه کسانی که صحنه ندیده‌اند، همینجوری نشسته در حوزه‌ها. یعنی این همان جوکی است که لیوان را چیه گذاشته بودند طرف گفت این که سرش بسته است، این وری هم کرد دید تهش هم سوراخ است.

ما حوزه‌مان را اینجوری تعریف کرده ایم. خودمان را هم همین جوری تعریف کرده ایم. خودمان را اساساً در میدان تعریف نکرده ایم. خودمان را در حوزه تعریف کرده ایم. خودمان را پای درس معارف تعریف کرده ایم. تا می‌گوییم یه چیزی، می‌گوید خب حالا کلاسش را بذاریم. در چند ایزود، باید پادکست را بگم الان؟ این که میدان نیست، این معارفی است برای آن میدان است. اگر در میدانی، باریکلا، این پادکست‌ها به درد می‌خورد. سر این که ما برمی‌داریم هی (تولید محتوا میکنیم). شما هنوز اسلحه دست نمی‌گیری، هی داری دنبال فشنگ و اسلحه‌های دیگر و فلان (هستی). اینجا است که ملت ابراهیم آن روش حضرت ابراهیم که روش اقامه دین است که به همین این قضایای انقلاب ما می‌خورد، می‌گوید «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ».

کسی اگه آن روش را برگزیند، خیلی خر است. خب، یعنی مثل این می‌مونه که آئین‌نامه را می‌خوانی، بعد رانندگی نمی‌کنی. خب برای چه آئین‌نامه می‌خوانی. ماشین می‌سازی، می‌گذاری در نمایشگاه، ماشین را راه نمی‌اندازی مثلاً رانندگی کنی باهاش. خب، برای چه ماشین تولید می‌کنی اگر قرار نیست رانندگی کنی اگه قرار نیست، این ماشین بیفتد (در جاده)؟ برای همین با تیزی تمام می‌گوید «إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ». مگ اینک خودش خودش را دارد خر می‌کند. ببینید چجوری خودش را خر می‌کند؟ اینجوری آقا، اینها بحثهای مهمی است. اینها بحثهای فلان است. همه داریم همدیگر را خر می‌کنیم خلاصه. بله، اینها نقشه‌های خیلی خوبی است برای میدان. این نکته عزیزان را در قرآن به عنوان یک ترند اصلی، هر جایی که این بحثها می‌شود می‌بینید که وسط جنگ و جبهه و جهاد و فلان است، وسط تجارت و بیع و درس و دانشگاه است، وسط همین‌هاست، وسط دنیاست. وسط خانواده است، وسط جنگ است، وسط همه میدان‌هاست که دارد این اتفاق می‌افتد.

نه اینکه کلاسش را بگذاریم ما الان. کلاس، کلاس آن تبیین است. خلاصه هر چه آدم بگوید کم است. ما واقعا داریم یک مسیر غیرمعمول و نادرست رو می‌رویم و خودمان را داریم خر می‌کنیم بابت اینجایی که می‌گوییم نه، همه اینا خیلی مهم است. بعد هی تولید می‌کنیم، تولید می‌کنیم، تولید می‌کنیم، بعدش هم می‌گذاریم پای تولید علم. کسی که آن موقع در میدان نمی‌رود، هی مجبور می‌شود همان را در همان منطقه هی بسطش بدهد. چه کار بکند؟ شما که به او درخت ندادی، خودش هم دنبال درخت نیست. الان غایت القصوی حوزویان ما می‌شود چه؟ این درس‌ها را بخواند، برود این درس‌ها را بدهد که یک دور اینجوری میشود. بله، شما درس بخوان، درس بده، میدان را داشته باش. بله، این بله، ولی اینکه بشوم مدرس، بعد الگو کردن تدریس اینها. اگر اینها را تدریس بکنی، بزرگترین الگو هست که بروم اینجا برگردم، بروم درس بدهم، بعد بروم آنها را درس بدهم و همین جوری. این خلاصه از آن حرف‌های تیز و بودار و اینهاست.

اینجاست که مردان بزرگ، اینجا تربیت می‌شوند. «رجال» می‌دانید که این علامت تفخیمی است که می‌گوید مرد نه‌ها مرررد. دارم در مورد مررد حرف می‌زنم. دارم در مورد مرد صحبت می‌کنم. مثل آن آیه ای که «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا». مومنین در قرآن میدانید که معنیش خودش خیلی خفن است. معنیش این نیست که کسانی که همینجوری معمولی ایمان آورده‌اند. مومنین خودش بزرگ است. ولی از همینها یک سری هستند مرد! «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» ببینید این «رجال»، رجالی که هیچ تجارت و بیعی، آنها را سرگرم نمی‌کند. نه اینکه تجارت و بیع نمیکند، سرگرم این کارا نیست. حواسش به یک چیز دیگر است که یک کار دیگر را انجام بدهد. تمام بحث‌های علمی و فکری و اقتصادیشان، همه‌ی اینها یک هدف دیگری دارد. این نیست که بگوید من این کار را دارم انجام می‌دهم حالا به عنوان جنبی کمک فلان هم می‌کنم. نه، این می‌شود سرگرم شدن به همین کار. همه کارهایش، تجارت و بیع و همه اینا چشمش را

یک جور دیگر کرده است. خوب، چون دریافتش یک جور دیگر شده است. وقتی که چشم دریافتش تغییر کرده است، «يَخَافُونَ يَوْمًا» این تکه را توضیح بدهم. تا حالا چند بار به این محتوی اشاره کرده ام. «يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» اینها می‌ترسند از روزی که قلب «تَتَقَلَّبُ» چشم هم به تبع قلب «تَتَقَلَّبُ».

دنیا، محل بروز قیامت

ببینید، یک مقدمه بگویم. این مقدمه را بارها عرض کردم. مقدمه این است که هر موقع بحث قیامت را شنیدید، قیامت بروز این دنیاست یعنی «يَوْمَ هُمْ بُرُؤُونَ» است. بروز این دنیا را می‌گویند قیامت. «وَيَرْزُوا لِلَّهِ الْقَوَّحِ الْقَهَّارِ» لذا هر چه از قیامت شنیدید، یک مهندسی معکوس بکنید، اینجا باید اتفاق بیفتد برای شما. یعنی اگر بحث آتش جهنم و فلان و اینها هست، یک مهندسی معکوس بکنید، اینجا اتفاق می‌افتد. من بارها عرض کردم مثل بچه در رحم می‌ماند. بچه‌ای که در رحم است هم اینجاست، هم آنجاست. یعنی همزمانی که در رحم است در این دنیا هم هست، منتها بارز می‌شود فقط، بروز پیدا می‌کند. نه اینکه مثلاً یکهوئی حادث می‌شود در این دنیا، مثل بچه در رحم می‌ماند. آیات قرآن مفصل این معنا را بیان می‌کند. اگر اینجوری بگیرید، یعنی مقدمه را همیشه کنار خودتان داشته باشید، معنیش اینجوری می‌شود. معنیش اینجوری می‌شود که «اگر تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» است، وظیفه شما این است که «تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ». یعنی شما اگر قرار است چشم و قلبتان عوض بشود، اینجا هم چشم و قلبتان عوض می‌شود. عرضم به خدمتتان که این چیزی که چشم و قلب باید متقلب بشود، اگر قرار است آنجا متقلب بشود، اینجا متقلب بشود. این تقلبش و جور دیگری دیدنش باید اینجا انجام بشود. کلاً هر چی که شنیدید از بهشت، از جهنم، از شرایط آن نعمت‌ها، رزق‌های بهشتی، همه این چیزهایی که در آنجا هست، قرار است اینجا یک مابه‌ازایی داشته باشد. آن مابه از باید اینجا اجرا بشود.

صفحه سیصد و سی و هفت را بیارید. آیه چهل و شش سوره مبارکه حج را ببینید. چهل و پنج و چهل و شش را ببینید. «فَكَأَنَّ مِّن قَرْنَةٍ أَهْلَكْنَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَبْرِ مَعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَّشِيدٍ» چه قریه‌هایی که ما هلاک کردیم در حالیکه ظالم بودند «فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» همینطوری ریختند و خراب شدند بر سقفهایشان «وَيَبْرِ مَعْطَلَةٍ» آن چاه‌های ویران معطل متروک، چه «وَقَصْرِ مَّشِيدٍ» کاخ‌های گجکاری شده، چه و چقدر از اینها درست کردیم. خوب، حالا ای را دیدی؟ «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» آیا سیر در زمین نمی‌کنند؟ این سیر در زمین کردند که این قدر قرآن‌ها می‌گوید «سیروا فی الارض» منظورش این نیست که کلاً برو سفر و خوشگذرانی. بعضی‌ها هم این را (علم) کردند که خدا مثلاً دعوت به سفر کردن کرده است و مثلاً همانجوری که روانشناس‌ها می‌گویند که جزو چیزهایی هست که اعصاب آدم را راحت می‌کند، مثلاً سفر و فلان و اینا. «سیروا فی الارض» بروید سفر. حالا آن کار بدی نیست سفر رفتن تجربه آدم کسب می‌کند. همه این چیزها خوش می‌گذرد گاهی اوقات. ولی «سیروا فی الارض» قرآن اصلاً اینجوری نیست. «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»، «كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ الظَّالِمِينَ». یعنی حتی سیروا فی الارض‌ها خیلی‌ها به این است که شخص بشیند مطالعه کند اصلاً. برای همین هست که در روایات ذیل «سیروا فی الارض» گفته اند یعنی «سیروا فی القرآن».

چرا؟ به خاطر اینکه شما یک داستان از داستان‌های قرآن را بگذار جلویت، داستان نوح، داستان حضرت هود، بگذار جلویت بگو اینها اینجوری کردند، بعد اینجوری شدند، اینجوری، این می‌شود «سیروا فی الارض». نه اینکه بلیط هواپیما بخری، برو اینور، اونور، بگویی می‌شود «سیروا فی الارض». سیروا فی الارض این نیست، بله، شما کار دارید یا برای تفریح یا همان کار را انجام بدهید. «ولی سیروا فی الارض» در قرآن معنیش همین است که وقتی دارد می‌گوید آقا این آیه‌ای است راجع به قوم لوط که خب آن عذاب سخت را شدند می‌گوید «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْتَوَسَّمِينَ». این آیه‌ای است برای باستان‌شناسان. یعنی چه؟ یعنی آقایان باستان‌شناس بروید ببینید که من چه بلائی سر این‌ها درآورد. آیه است یعنی نشانه است این‌ها. نه اینکه یک سری باستان‌شناس بروند شهر سوخته اردن را ببینند دیگر. مثلاً دیدیم دیگر، چه عرض کنم. خوب، برای چه؟ برای اینکه این آیه‌ای الهی است، این الان آیه‌ای است از آیات الهی که این‌ها این کار را کردند، من هم زدم زیر زبیرشان کردم این‌ها را. این است آیه الهی.

لذا از آنجایی که «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»، آیا سیر در زمین نمی‌کنند که چه بشود که این اتفاق بیفتد. اگر این اتفاق افتاد درست است و این سیر در زمین مطلوب قرآن است. اگر اتفاق نیفتاد، اشکالی ندارد ولی فاکتور نکن برای قرآن این را. بگویی من من باب «سیروا فی الارض» می‌روم. مثلاً طرف می‌خواهد برود اسب سواری عشق و حال، می‌گوید برای اینکه پیغمبر گفتند، می‌روم اسب سواری. اسب سواری خب یک چیزی بوده، ابزار جنگی بوده است، مثلاً تانک سواری بوده است. الان می‌خواهی سواری بکنی در مانژ فلان برو بکن. دیگه چرا فاکتور می‌کنی این را برای خدا و پیغمبر. یک ورزش به شدت لاکچری. مثلاً الان اسب عربی داریم ده‌ها میلیارد قیمتش است، می‌رود این را سوار میشود بعد می‌گوید پیغمبر توصیه به اسب سواری کرده اند. پیغمبر توصیه به نماز شب نکردند؟ خب برو نماز شب بخوان. حالا این وسط اسب سواری را گیر آوردی؟ حالا می‌خواهی بری اسب سواری بکنی برو بکن. چرا فاکتور می‌کنی بعدش؟

تقلب و تعقلب قلب

«فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» ببینید عزیزان، این یک بحث بسیار مهمی است که یک قلوبی پیدا بکند که بتواند تعقل کند. تعقل کار مغز نیست. تعقل کار قلب است. مغز ابزار تعقل هست. یعنی از این ابزار استفاده می‌کند. مثل این می‌ماند شما بصرتان که به چشمتان ربط ندارد. برای همین است که شما می‌توانید خواب ببینید. خوب، شما چشمتان را می‌بندید خواب می‌بینید. ابزار دیدنتان چشمتان هست. به صورتی که اگر طرف چشمش یک چیزی بخورد کور بشود، چشمش از بین می‌رود، بصرش از بین نمی‌رود. اگر با ترمیمش بکنند، باز دوباره برمی‌گردد دیدنش. مغز این حالت ماتریالیستی که (میگوید) این کار مغز است، کار مغز نیست. مغز ابزار این کار است وگرنه کار قلب است به عبارتی. اگر آن درونیات انسان و فهم او که کار قلب اوست، همان قلبی است که قرآن راجع بهش می‌گوید قرآن برای چه کسی به درد می‌خورد؟ «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ». باید قلب داشته باشد تا قرآن به دردش بخورد. می‌گوید یک کاری بکن «فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا». یا یک گوشه‌هایی پیدا کنند که گوش بشنود، آن موقع یک تأثیری می‌گذارد. وقتی قلب تعقلش تقلب پیدا می‌کند، چشم و ابصار و آذان و این‌ها هم تقلب پیدا می‌کنند.

یعنی چه می‌شود؟ یعنی وقتی که دارد می‌بیند، بارها عرض کردیم، با قلبش. یعنی قلبش چشمش را پولاریزه می‌کند و می‌بیند. چه صحنه‌هایی می‌بیند، چه صحنه‌هایی را مرتبط با همدیگر می‌بیند و چه جوری این صحنه‌ها را گزارش می‌کند بستگی دارد که قلبش نظرش چیست تا اینکه چشمش چه می‌شود. خیلی از اینهایی که می‌گویند من رفتم فلان جا، این را دیدم، این را دیدم، این را دیدم، اشتباه نمی‌کند. قلبش چون یک چیزی را اشتباه می‌کند، بصرش هم دارد اشتباه می‌کند. کنار هم چیدن این‌ها را اشتباه می‌کند. نتیجه تحلیل کردن اشتباه می‌کند. کما اینکه یک بار مثال زدم. من همین جا گفتم غدیر را، وقتی این مهمانی ده کیلومتری غدیر را آمار گرفتند بیست درصد مردم تهران ندیده بودند تبلیغات را. حالا شما یک موقع تلویزیون مثلاً نگاه نمی‌کنی، بالاخره عرشه پل هم نگاه نمی‌کنی؟ در سطح شهر هم که راه نمی‌روی؟ نمی‌شود که راه نروی. خب، بیست درصد مردم تهران ندیده بودند. چرا ندیده بودند؟ چون قلبش ندیده است، چون قلبش نمی‌خواهد ببیند. وقتی قلبش نمی‌بیند، چشمش نمی‌بیند. دیدید که من یا هر کسی حواسش پرت می‌شود، مثلاً دارم با شما صحبت می‌کنم. دارد مثلاً کسی با شما صحبت. بعد حواسش پرت می‌شود. می‌شنوی؟ نه دیگر نمیشنوی. اصلاً حواسش باید یک جایی باشد تا بشنوی. وگرنه می‌آید می‌خورد به پرده صماخ و تکان می‌دهد، نمی‌شنوی ولی. بهت می‌گویند مثلاً شنیدی چه گفتم؟ مثلاً در وقتی که خانومها و آقایان آخر شب می‌خواهند حرف بزنند، دارد حواس ویراژ می‌رود، اصلاً نمی‌شنود چه می‌گویی. فقط یک نفر دارد می‌بیند که دارد دهانش را تکان می‌دهد. این نمی‌شنود. چرا؟ چونکه قلبش نمی‌شنود. قلبش قرار نیست بشنود. انسان، گرایش‌ها و قلبش، که تعقل در آنجا هست، اگر تقلب پیدا نکند، چشم بصیرتش هم تقلب پیدا نمی‌کند و اگر تقلب در آن اتفاق بیافته و او عوض بشود، یک صحنه‌هایی را می‌بیند و ارتباط‌هایی را به همدیگر می‌فهمد که به صورت عادی کسی نمی‌فهمد.

یعنی او تاریخ را یک جور گزارش میکند غیر گزارش آن یکی. لذا نکته این نیست که چرا این دارد اینطور گزارش می‌کند، آن یکی دارد طور دیگری گزارش میکند. باید ببینید بنیان‌های فکری قلبش چیست که دارد اینطوری گزارش می‌کند. شما همین انقلاب ما را بدهید به دست یکی برمی‌دارد (میگوید) که این تئوری آمریکا بود که شاه را برد امام را بیاورد. آدم می‌گوید خدایا، این مثلاً فیلم زیاد می‌بیند؟ مثلاً چجوری است؟ مثلاً ساقی خوب نبوده است؟ این چرا اینها را می‌گوید؟ این چونکه قلبش به جور دیگه هست. قلبش یک مدل دیگر هست. لذا حوادثی که دارد می‌گوید در کنار همدیگر، این حوادث، حوادث اتفاق افتاده است منتها نخ تسبیجی که این تحلیل‌ها را به هم وصل می‌کند (فرق میکند). این نخ تسبیج را قلب ایجاد می‌کند برا آدم.

این آیه را بیاورید، صفحه ۱۷۴ را بیاورید. این عبارت معروف را شما دیدید دیگر همان اوایل قرآن چندجا «حَتَّمَا اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً» ببینید ختم، اول روی قلب انجام می‌شود. یعنی مهر روی قلب می‌خورد. قلب نمی‌فهمد. وقتی نمی‌فهمد، دیگه آن هم نمی‌فهمد. چشم هم دیگر نمی‌بیند. یعنی فرد نمی‌فهمد. مراسم تشییع شهید حجبی هم می‌شود این هم نمی‌بیند. نه اینکه نمی‌بیند. درکی از این ندارد که این صحنه چه ارتباطی می‌تواند به صحنه‌ها داشته باشد. این را نمی‌فهمد.

صفحه صد و هفتاد و چهار نگاه بکنید. بعد از جریان بلعم باعورا که (شرح میدهد) ما چه بهش دادیم، آیه ۱۷۵ به بعد همان داستان بلعم باعورا است که برای افراد و برای اقوام کسی بوده که به هر جهت «ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا» یک دوره‌ای یک انقلابی بوده، ولی بعداً یهوپی خالی شده است. «فَأَنسَلَخَ» پوستش را مثل گوسفندهایی که آویزان پوستشان را می‌کنند کردند. این در حقیقت این آیات منسلخ شده ازش. دیگه رفته رفته نمی‌فهمد. یک انقلابی بوده یک موقعی خیلی هم انقلابی بوده است، ولی دیگر نمی‌فهمد. بعد شیطان دورش راه می‌افتد «فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا» با همین می‌توانست سرش بخورد به طاق. «لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» این رفت در زمین. یعنی متوجه همین دنیا شد به عبارتی. یعنی علم و همه توانایی‌هایش و این‌ها به جای اینکه اینجا را بکند مزرعه الاخره، رفت سرمایه‌گذاری کرد روی دنیا. روی خود اینجا سرمایه‌گذاری کرد و همه این‌ها تمام.

این داستانی که می‌گوید آن موقع پشت بند داستان آیه ۱۹ اعراف را ببینید. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ» ما بسیاری از جن و انس را برای (جهنم) آفریدیم و کثیری از جن و انس می‌روند جهنم. «لَهُمْ» اینها در همین دنیا چجوری شدند؟ «قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» قلب دارد، قلبش فقه ندارد، چشم دارد، یعنی این چشم را دارد، چشمش بصیرت ندارد. گوش دارد، گوشش سمیعت ندارد. آن چیزهایی را که باید بشنود نمی‌تواند بشنود دیگر «كَأَلَّا نَعْلَمَ بَلْ هُمْ أَصْلُ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». میشود غفلت آن موقع. یک آدم غافل در می‌آید. ببینید، ما به که می‌گوییم غافل؟ به کسی که حواسش پرت است دیگر. میشود یک آدم حواس پرتی که اصلاً نمی‌داند در این عالم چه اتفاقی دارد می‌افتد. اتفاقات چه جوری به هم ربط داردخب، دیدید که مثلاً ما به این آدمهایی که مثلاً یک خطایی می‌کند، خط همان خطای مشابه را می‌کند، سه بار می‌کند، می‌گوییم مثلاً یک تختت کم است دیگر، آدم مشنگ. به یک آدمهای اینجوری می‌گوییم واقعا آدم مشنگی میشود دیگر. یعنی این نمی‌تواند اصلاً عبرت بگیرد چون تحلیلی ندارد. تحلیلش همه شانس است. چه بگوید؟ «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» اینها میشوند غافل دیگر.

معنای بت پرستی

آیه صد و نود و پنج همین اعراف را ببینید. این هم همینجوری است. اول آیه بالاییش را ببینید: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أُمَثَلُكُمْ فَاَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» این کسانی که غیر خدا می‌خوانید، اینها عبادی مثل خودتان هستند. ببینید اینهایی که می‌خوانید. من حالا یک موقع باید راجع به بت پرستی صحبت کنم. بت پرستی این شکل و شمایل پرستی و اینا نیستها! اشتباه نشود اینها شبیه یک دیوانه به نظر میانند. الان بیشتر دنیا رو بت پرستها گرفته اند. بت پرستی به این معنا نیست که بگویند حالا یک سری خل و چل مثلاً اینها هستند که مثلاً اینها بت می‌پرستند. نه، بت پرستی همان چیزی است که شما از خدا جدا کتی بشود ولد خدا، در کنار خدا بنشانی یک همچین چیزی را. این خودش صاحب تاثیر است. مثل علم جدید. علم جدید را همینجوری ما به همین برخورد داریم که خودش برای خودش علم جدید چیزی است. علم یک چیزی است باهاش که ما باهاش هواپیما می‌فرستیم هوا، میاید پایین.

این است که «وَالْفُلُوكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ» جزو آیات الهی نیست، جز مصنوعات بشری است. دقت کنید، این که قرآن می‌گوید «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ». همه اینها «لَايَتٌ» چرا؟ خلق آسمان باشد «لَايَتٌ». فلک چرا؟ دیدید؟ ما چرا این را نمی‌توانیم جزء آیات الهی ببینیم؟ چون که علم جدید به ما گفته است که این که بشر ساخته است دیگر. انگار این که بشر ساخته است کار خدا نیست. طرف نذر کرده بود، جای پارک پیدا نمیکرد. گفت خدا جای پارک بده من ده هزار تومن بدهم فقیر. تا این را گفت یک نفر از پارک آمد بیرون. گفت خدایا دستت درد نکند خودم پیدا کردم.

انگار اینها کار خودم است، مثلاً این کارای عجیب و غریب کارهای خداست. خوب، یه سری کارای عجیب و غریب فقط خدا انجام می‌دهد. لذا خلق آسمان و زمین «وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» اینها که نه اینها همه چیزهای طبیعی است و کارهای عجیب و غریب و اینها آیات الهی است. نه! همه چیز آیات الهی است. باید این طرف ببیند وگرنه دچار گونه‌ای از بت پرستی می‌شود. برای همین است که گفته اند «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» اکثریت مومنین مشرک هستند. چونکه همین خدا در یک جاهای خاص، ویژه و فلان و اینهاست. بقیه هم کار علم جدید است و تحلیلهايش شده و انجام شده و باد از اینور و اونور ابرها را می‌آورد و جابجا می‌کند و همین. این که «فَأَيُّمَا تُولُوا فَنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ» هرچه چشم بیندازی خدا را ببینی اینجوری نیست که. اینجوری نمی‌بینیم ما خدا را اصلاً. خدا را در کارهای عجیب و غریب و اینها باید حتما ببینیم. اینها هم که مصنوعات بشری است، جای خدا هی تنگ می‌شود، تنگ می‌شود، تنگ می‌شود، می‌رسد به یک نقطه، مثلاً حالا کارهای معجزه گونه، مثلاً خیلی عجیب و غریب می‌شود کار خدا دیگر.

بعدش چند وقت دیگر هم کشف می‌شود چه مدلی است، بعد آنها هم می‌شود اینکه معجزه هم نیست. مثلاً این همچین خبری هم نبود. آن نکته‌ای که «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» این «من دون الله» و «مع الله» و اینها را من بارها عرض کردم در درس‌های تفسیر، یک جایی باید آدم بایستند. «من دون الله» اشکال داره دیگر. یعنی شما بگویی من این را می‌خوانم من باب این که در حقیقت تمام این سیستم را خدا آفریده است، این اصلاً خواندن او مثل این است که من دارم به یک چهره‌ای دارم نگاه می‌کنم که آن چهره، چهره خداست. این هیچ اشکالی ندارد. یعنی شما به چهره خدا نگاه نکنید اشکال ندارد. ولی ما خدا را گذاشتیم اون ور، این ور اصلاً چهره ندارد خدا این در و دیوار. فقط اگر می‌خواهی خدا (را ببینی) باید بروی آنجا چهره‌اش را نگاه کنی. نه اینکه نمی‌شود. نه، باید یه جوری باشد همش بشود «فَنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ». اصلاً در علمش هم تاثیر می‌گذارد آن موقع. حالا چه جور تاثیراتی می‌گذارد دیگر حالا باشه بعد، بحثش تخصصی است.

«عِبَادٌ أُمَثَلُكُمْ» اینها که مثل خودتانند «فَاَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» خب یک صدایی بزن ببین جوابتان می‌دهند؟ «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا» اینها پا دارند که باهاش راه بروند، اینها نباید در بت پرستی جدید معنیش یک چیز دیگر می‌شود. «أَمْ لَهُمْ آيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا» اینا دست دارند؟ «أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تَنْظُرُونَ» حالا شما

همه با هم، من تنها. این یک ترند قرآنی است. خیلی جالب است که خلاصه بیاید با هم دعا. من و خدا، شما همه با هم، ببینیم چه می‌شود. اینی که خدا می‌گوید «وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» من با شما هستم، چرا انقدر می‌ترسید؟ من با شما هستم. اگر من دارم، شما را می‌فرستم جلو، خوب، من دارم، می‌فرستم جلو دیگر. و دقیقاً مشکل تو همینجاست که ما این را نمی‌فهمیم که «وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» تمام مکر مکاران در نزد مکر الهی تعریف می‌شود. این را ما نمی‌فهمیم یا قبول نمی‌کنیم. برای همین در محاسباتمان، چیزی که نمی‌آید خداست هیچ موقع. در حالیکه در محاسبات، خدا می‌آید، در محاسباتش می‌آید.

تمام انبیاء در سایه امدادهای الهی

و این نکته‌ای است که بارها تذکر دادم خدمت عزیزان. و آن نکته این است که کجا در قرآن یک داستان یک پیغمبری، داستان از جنگ‌های پیغمبر نقل کرده است بدون وعده‌های خاص الهی و امدادهای الهی؟ یک دانه ندارد. یعنی از نوح و ابراهیم و فلان و اینا بگیرد تا موسی و عیسی و فلان و اینا بگیرد تا پیغمبر در جنگ‌های بدر و احد و احزاب بود و فلان همه‌ی اینها بگیرد، همش، همه یعنی همه (با امداد الهی است). خب چه می‌خواد خدا بگوید، حرف خاصی دارد می‌خواهد بزند. می‌خواهد همین را بگوید دیگر. بگوید آقا، اگر دنبال کار من را گرفتی، دنبال کارت را می‌گیرم و با امداد خودم کارت را می‌برم جلو. نه اینکه تو فکر نکنی ها! نه اینکه امداد الهی را فاکتور بکنی و چنین استفاده بکنی برای اینکه فکر نکنی یا تدبیر نکنی. نه برای این کار. و من عرض کردم در تمام جنگ‌ها، پیغمبر واحد اطلاعات عملیات دارند. یعنی کار نظامی خودشان را انجام می‌دهند. این وظیفه نظامی را اطلاعات عملیات انجام داده و انجام می‌دهد.

در بدرش هم انجام داده است. فقط خدا نخواست است. خدا اصلاً کل سیستم را دور زده است. خود پیغمبرش هم نمی‌خواسته است با آن کاروان مواجه بشود. خدا یک چیز دیگر می‌خواهد. خدا یک کار دیگر می‌خواهد. «وَيُحِقُّ آلْحَقِّ بِكَلِمَتِهِ» خدا این را می‌خواهد. این که من تدبیر خودم را بکنم. با این آیه تمام می‌کنم. من یک روایتی «إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَّوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَّتْهُمْ» من یک آیه می‌دانم. این برای مردم بس است. آن این آیه معروف است که «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» کسی که تقوا دارد در بن بست خدا گیرش نمی‌اندازد «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» و او را از یک جایی که حساب نمی‌کند، معلوم است حساب می‌کند، رزق من حیث الله است، ولی او که باید حساب بکند. ولی رزق را خدا از یک جای لایحتساب می‌دهد. چرا؟ چون «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ». توکل کرده است. خدا هم برایش بس است. چرا «إِنَّ اللَّهَ بُلِغَ أَمْرِهِ» چون خدا کارهای خودش را بلد است ببرد جلو. چرا؟ «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» هر چیزی یک اندازه‌ای دارد و آن اندازه را خدا تعیین می‌کند. نه اینکه اندازه را خدا تعیین کرده رفته است کنار. هر چیزی اندازه‌اش اینکده چقدر می‌تواند تاثیر بگذارد آن تاثیر. مثلاً فرض کنید که ریس در رزق من چه مقدار می‌تواند تاثیر بگذارد؟ این اندازه‌اش دست خداست. اصلاً تاثیر نمی‌گذارد. زیاد تاثیر دارد، کم تاثیر می‌گذارد، فلان قدر تاثیر می‌گذارد، این دست خداست که چه قدر می‌تواند تاثیر بگذارد. هر چیزی یک اندازه‌ای دارد و اندازه‌اش دست خداست.

یکی از چیزهایی که ایراد می‌گیرند مفسرین بر حضرت موسی همین است دیگر. که می‌گویند این ایراد حضرت موساست که وقتی گفتند که «وَمَا يَلِكُ بِيَمِينِكَ يُمُوسَى» موسی این چیست دستت؟ گفت عصاست. به خدا که نباید این را بگویی که. اگر من پرسیدم بگو عصا. برا همین خدا بهش گفت ببنداز. «أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» بنداز پایین، عصا هم نیست. در مقابل تو این عصا است؟ هر چه تو بگویی است. کلنگ است، مار است. در مقابل خدا که من نمی‌توانم بگویم این چه هست که. اینجوری در مقابل خدا که ذات ندارد که. ماها در مقابل همدیگر ذات داریم. این منبر است، این صندلی است، این میز است، این لپ تاپ است. ولی کسیکه در مقابل خدا ذات ندارد که بگوید الان چه هست. باید موسی در مقابل خدا میگفت هرچه شما بگوی. شما دوست دارید چه باشد الان این؟ این است. چونکه اندازه این که این چیست، این دست خداست. برای همین است که واقعا با این مایه یه مقدار مزمزه بکنید میبینید که چقدر خوشمزه است. بعد میبینید فلان چیز چقدر تاثیر دارد؟ خب چقدر تاثیر دارد؟ وقتیکه خدا میگوید این کار را بکن خب میروم آن کار را میکنم. حالا هر تاثیری دارد. اندازه اش که دست من و خودش که نیست، اندازه اش دست خداست. خدا هم بلد است کار خودش را «إِنَّ اللَّهَ بُلِغَ أَمْرِهِ»، خدا کارهای خودش را جلو میرد. چرا؟ «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» برای هکین توکل میکنی. برای همین خدا من حیث لایحتساب میدهد. برای همین در بن بست نمی‌افتی. هیچ موقع در بن بست نمیفتی. این را یک خورده باورش کن که در بن بست نگهت نمیدارد «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا». «لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَّتْهُمْ» خیلی قشنگ است. واقعا این میشود یک تقلب قلب، قلب یکجور دیگر میبیند، این یکجور دیگر میبیند، صحنه ها را یکجور دیگر میبیند، یکجور دیگر اعتماد میکند.